

# خودشناسی در قرآن

سوره‌ی حجر، آیات ۷۳-۷۷

استاد حسین نوروزی

جلسه‌ی ۸۱ (۲۲ دی ۱۴۰۲)

## عقل یا علم؛ قرآن از چرایی بلا و بیداری هوش می‌گوید

قرآن به «چگونگی» حوادث کاری ندارد و از «چرایی» می‌گوید. عقل چیست و چه تفاوتی با علم دارد؟ چرا دفع مشکل مهم‌تر از رفع آن است و این آیات برای مؤمنان عبرت است؟

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

پس به هنگام طلوع آفتاب فریاد [مرگبار] آنان را فرو گرفت (۷۳) و آن [شهر] را زیر و زبر کردیم و بر آنان سنگ‌هایی از سنگ گل بارانیدیم (۷۴) به یقین در این [کیفر] برای هوشیاران عبرت‌هاست (۷۵) و [آثار] آن [شهر هنوز] بر سر راهی [دایر] برجاست (۷۶) بی‌گمان در این برای مؤمنان عبرتی است (۷۷)

## تفاوت قرآن با علما در شرح وقایع

این عذابی بود که بر قوم لوط نازل شد و بر سر آن‌ها فرود آمد. صیحه‌ای آمد و شهر زیر و رو یا به اصطلاح خودمان پشت و رو شد. اگر از علما و دانشمندان بخواهیم این حادثه را برای ما تشریح کنند که چگونه چنین حادثه‌ای به وقوع پیوست؛ چه جوابی به شما می‌دهند؟ می‌گویند: «باید بررسی کنیم که وضعیت آب و هوای آن‌جا چگونه بود. لایه‌های زمین این شهر از چه جنسی بوده است. آیا این شهر روی خط زلزله قرار داشته و گسلی از زیر آن عبور کرده؟ بعد بررسی کنیم چند سال است که این گسل فعالیت نداشته که الان وقت فعالیت آن رسیده بود. دوره‌های فعالیت این گسل را در طول تاریخ مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم هرچند سال یکبار معمولاً این گسل فعالیت داشته و حرکت می‌کرده که حالا وقتش رسیده بود این اتفاق برایشان بیفتد. بعد از تحقیقات این جواب‌ها را به شما می‌گویند که این بود؛ این شد؛ این جوری بود. این باران سنگ چه بود که از آسمان آمد.

در جایی از دنیا که اکنون یادم نیست کجا بود؛ باران ماهی از آسمان آمد. فیلمش را هم گرفته بودند و کلیپ آن هم پخش شد. در برنامه‌ای دانشمندان بررسی می‌کردند که چگونه باران ماهی آمده است. ماهی در آسمان چه کار می‌کند؟ از اول تا آخر این فیلم که از تلویزیون پخش می‌شد صحبتی از خدا نبود. اصلاً کاری به این کارها نداشتند. بررسی علمی کردند و احتمالات مختلفی دادند. آخرش هم معلوم نشد چه شد. اما احتمالاتی دادند مثلاً فرض کنید یکی از احتمالات این بود که گردباد در اقیانوس به وجود آمده است و این گردباد آب و ماهی‌ها را با خودش به آسمان برده باشد. معقول هم هست. این احتمال جور در می‌آید. باد، این آب‌ها و ماهی‌ها را حرکت داده و به شهر یا روستایی برده است. وقتی مردم در خانه را باز می‌کردند می‌دیدند ماهی افتاده است.

اگر این آیات، حوادث، وقایع و بلاهایی را که قرآن نقل می‌کند که فرشته‌ها نازل شدند و به پیغمبر خدا گفتند: «آمدم به وعده‌ای که داده بودیم عمل کنیم» را به عنوان دلیل بیان کنیم می‌گویند آیا این جواب‌های شما است؟! چرا فقط برای قوم لوط این اتفاق افتاد؟ قوم لوط و غیر قوم لوط ندارد. نگاه کن ببین زمین و آسمان چگونه است؟ هوا چگونه است؟ سنگ‌ها کجا بود؟ قرآن اصلاً به این مسائل نمی‌پردازد. جالب نیست؟! کمی باید فکر کنیم. قرآن کریم به این چیزها کاری ندارد.

می‌گویند: «قرآن کتاب علمی است». کجای قرآن علمی است؟ **قرآن به علم کاری ندارد چرا که برای این چیزها نیامده است.** خدا می‌فرماید: «می‌دانید چرا این اتفاق افتاد؟» جواب خدا با جواب علما و دانشمندان علوم تجربی فرق دارد. فرقی کجاست؟ فرقی این‌جاست که وقتی به دانشمندان طبیعی می‌گوییم: «چرا این اتفاق افتاد؟» به ما از کیفیت و چگونگی جواب می‌دهند که چگونه اتفاق افتاد. بعد خیال می‌کنند که جواب داده شد و تمام شد. مثلاً می‌گویند به این دلیل اتفاق افتاد که روی خط زلزله بود. سال‌ها گسل فعال نشده بود. الان وقتش رسیده بود و فعال شد. رانش زمین بود و آن شهر زیر و رو شد.

**خدا از چرایی به شما خبر می‌دهد نه از چگونگی.** چرا چنین اتفاقی افتاد؟ چگونگی این اتفاق مورد قبول است. علم تجربی، زمین‌شناسی، هواشناسی و همه علوم را تحقیق و بررسی کردی و به این نتیجه رسیدی که این اتفاق به این دلیل افتاده است. این مطالب به چگونگی رخ دادن اتفاق مربوط می‌شود که چگونه این بلا نازل شد. اما چرا چنین بلایی نازل شد؟ قرآن با این قسمت کار دارد. آیا این قسمت به علم و علوم تجربی نیاز دارد؟ آیا باید دانشمند باشی که این مطلب را بفهمی. آیا سواد می‌خواهد؟ نه! سواد هم نمی‌خواهد. بی‌سواد هم که باشی این مطلب را می‌توانی بفهمی. نمی‌فرماید: این آیاتی برای باسوادها، دانشمندان و علما است. بلکه می‌فرماید: **«این آیاتی برای متوسمین، هوشیاران، افراد**

**حواس جمع و متوجه است.**» آدم‌های هوشیار، متوسّم و متوجّه بسیاری در عالم بودند و هستند که سواد هم نداشتند و ندارند. دانشمند هم نیستند. یک کارگر ساده اما هوشیار است.

## فرق عقل با علم

فرق عقل با علم همین است. کسی که علم دارد اما عقل ندارد، می‌تواند توضیح بدهد که چگونه این واقعه اتفاق افتاد اما اگر از او بپرسی: «چرا این اتفاق افتاد؟» می‌گوید: «گفتم چرا این اتفاق افتاد؛ چون روی خط زلزله بود. چون گردباد آمد». سچین یعنی گل‌هایی که تبدیل به سنگ شده است. آب و خاک قاطی شد؛ روی هوا رفت و در اثر فشار هوا، خشک و تبدیل به سنگ شد و در نهایت بر سر این مردم بارید. اما این مطالبی که گفتمی چگونه و کیفیت کار بود؛ لمّیت و چرایی آنرا بگو. به من بگو چرا این اتفاق برای آن مردم افتاد؟ نمی‌تواند چرایی و چگونه را از هم تفکیک کند.

**بین چرایی و چگونه تفاوت وجود دارد.** اگر ما پیام انبیاء الهی و آیات قرآن را دریافت کنیم. آیات الهی برای ما آیه باشد، یعنی عقل و فهم ما را باز کند آن‌گاه ما از متوسّمین خواهیم بود یعنی متوجه هستیم، حواسمان هست؛ هوشیاریم و می‌فهمیم که این عالم و دنیا از جای دیگری اداره می‌شود. اعمال، نیت، حالات و خلیات ما در عالم دنیا تأثیر گذار است. این‌گونه نیست که حساب ما از آن‌ها جدا باشد و به آن‌ها ربطی نداشته باشد. این‌که در طول روز برای شما چه اتفاقاتی می‌افتد هیچ ربطی به این ندارد که شما چگونه فکر می‌کنی یا چه نظر و عقیده‌ای داری و اعمالت را با چه نیتی انجام می‌دهی.

چگونه فکر کردن روی فشارخون شما اثر دارد. نیتی که داری روی قند خون شما اثر دارد و آن را بالا و پایین می‌کند. قبل از جلسه فشارخونت بالا بود اما بعد از جلسه که این بحث‌ها را گوش کردی و در آیات قرآن تدبیر کردی؛ وقتی فشارخون تو را می‌گیرند، می‌بینی پایین آمده است. آیا اثر ندارد؟ آیا حرف اثر ندارد؟

به یک نفر، یک کلمه می‌گویی، طرف آتش می‌گیرد. به یک نفر که عصبانی است یک کلمه می‌گویی مثل آبی است که روی آتش بریزی؛ خنک می‌شود و آرام می‌گیرد. **آیا حرف اثر ندارد؟** حرف چیست؟ حرف یعنی باد هوا؟ این همه باد آمد پس چرا اثر نکرد؟ همین حرف را شخصی دیگر گفت پس چرا اثر نکرد؟ آیا دعا اثر ندارد؟ بگو: «نمی‌دانم؛ نمی‌فهمم». چرا می‌گویی: «اثر ندارد»؟ زیرا نمی‌فهمی؛ نمی‌دانی؛ خبر نداری. حتماً باید اثر آنرا نشانت بدهند؟ آیا باید نشانمان بدهند و در چشممان کنند تا ما بفهمیم؟ عقل

نداری؟ خودت قدرت تشخیص، تعقل و فهم نداری که بفهمی؟ حتماً نباید با چشم سر ببینی. در این جا خداوند متعال نمی‌خواهد برای ما قصه بگوید بلکه می‌خواهد چشم دل و عقل ما را باز کند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»

می‌خواهد به ما بگوید هوشیار باشید. شما که اهل هوش و حواس هستید بفهمید پشت ماجرا چه خبر است. چه اتفاقاتی افتاده که این شده است. این قدر خودتان را در علوم مادی و طبیعی محبوس نکنید. سرتان را پایین انداختید؛ چشم دلتان را هم بستید فقط با چشم سرتان می‌خواهید زندگی کنید یعنی نمی‌خواهی از بالا نگاه کنی فقط این پایین داری دنبال علت می‌گردی که ببینم این چرا این‌طوری شد. حالا چه کار کنم که این‌طوری نشود؟! اگر می‌خواهی از پایین نگاه کنی، می‌بینی وضعت خوب نیست می‌گویی می‌روم اختلاسی می‌کنم تا وضع خوب شود. به خدا و اولیاء خدا می‌گوییم: «وضع خوب نیست!» می‌فرمایند: «صدقه بده. به دیگران کمک کن.» از پایین نگاه می‌کنی می‌گویی: «بروم به دیگران کمک کنم؟! باید بروم یک کمکی هم بگیرم» یعنی طرف دارد به یک عده کمک می‌کند تو برو باقی مالش را هم بخور. اما از بالا که نگاه کنی می‌گوید: «صدقه بده؛ به دیگران کمک کن؛ دستگیری کن؛ سعی کن مفید باشی.» اگر خدای نکرده دل کسی را در زندگی سوزاندی از او معذرت خواهی کن؛ حلالیت بطلب. رضایت او را بدست بیاور.

اما علم چه می‌گوید؟ می‌گوید: «اگر نداری باید بروی بدست بیاوری.» راه به دست آوردن هم این است که من ندارم او دارد؛ می‌روم از او می‌گیرم؛ خفت گیری می‌کنم. به طرف چاقو می‌زنم می‌گویم: «هرچه در جیب هست به من بده.» کاری ندارد. به همین راحتی! محاسبه علمی این است که پولی که در جیب اوست به جیب من برود. از بالا نگاه کنی طرف در خانه‌اش برای دزدی آمده است؛ صاحب‌خانه هم مچش را گرفته می‌گوید: «نترس. نگران نباش. برای چه آمدی دزدی؟» می‌گوید: «آخر ندارم. بیچاره‌ام؛ بدبختم؛ گرفتارم؛ بیکارم» می‌گوید: «من به تو کار می‌دهم. صبح بیا در مغازه. این پول را هم بابت خرج و مخارجت بگیر.» یک انسان را از این رو به آن رو و متحول می‌کند. عوض شد. این کار با نگاه مادی جور در نمی‌آید. خب آمده دزدی آن قدر بزنش تا شل و پل شود که دیگر از این غلطها نکند. عقل هم خوب چیزی است. ما خیال می‌کنیم امام زمان علیه الصلوة و السلام وقتی تشریف می‌آورند با این علوم طبیعی و مادی امورات جامعه را اداره می‌کنند! زهی خیال باطل!! **بیشتر این علوم تجربی و مادی برای رفع مشکلات است.**

اگر شما بتوانی جامعه‌ای را درست کنی که در آن مشکلی به وجود نیاید. دیگر مشکلی وجود ندارد که بخواهی آن را رفع کنی. کار قرآن، پیامبر و اولیاء خدا رفع مشکلات نیست بلکه دفع مشکلات است؛ جلوی مشکلات را می‌گیرند که نیاید. می‌گویند: «بگونه‌ای زندگی کن که به مشکل نخوری تا به رفع

مشکل احتیاج نداشته باشی». عقل شما را زیاد می‌کنند. عقل که زیاد شد هر چیزی را سر جای خودش قرار می‌دهی. می‌فهمی که باید چگونه عمل کنی. کجا؛ کی و چقدر عمل کنی. عدل را تشخیص می‌دهی. عدل یعنی قرار گرفتن هر چیزی در جای خودش. قوه‌ی تشخیص، عقل است. عقل یعنی فهمیدن عدل. اگر شما عقل داشته باشی کاری نمی‌کنی که پشیمان شوی.

«زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشت زندانی

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی»

یعنی اگر این کار را کردی عاقل نیستی. آیا رفع مشکل بهتر است یا دفع مشکل؟ شما می‌گذاری این بدن بیمار شود بعد دکتر می‌روی. دکتر می‌گوید: «باید عمل جراحی بای پس انجام بدهی؛ قلب شما رگش بسته شده است» باید از پا یک تکه رگ ببرند و آن رگ خراب شده را از قلبت بچینند و دور بیندازند و این را از این طرف به آن طرف پیوند بزنند مثل چینی بند زده. این علم است. عقل نیست. به آن «علوم تجربی و پزشکی» می‌گویند. این علوم با آن علم فرق دارد. علمی داریم که مادی است. اما علمی داریم که معنوی است و نام آن عقل، فهم و شعور است. همانی که فرمودند: «لیس العلم بکثرة التعليم والتعلم». علم کثرت درس خواندن نمی‌خواهد. آن علم را باید بسیار درس بخوانی تا پیدا کنی اما این علم نیازی به درس خواندن ندارد. این علم، فهم و شعور و عقل می‌خواهد. عقل، فهم و شعور هم داری؛ نمی‌خواهد آن‌ها را بدست بیاوری فقط باید آن حجاب‌ها و پرده‌هایی که روی آن را گرفته و نمی‌گذارد شکوفا شود و خود را نشان بدهد کنار بزنی.

تمام علوم تجربی هم که به واقع اصابت کرده و حقیقتی از حقایق را واقعاً درک کرده است به خاطر عقل و فهم بوده است به خاطر تحصیل نبوده است. به کثرت تعلیم و تعلم و سواد نیست. سواد سیاهی است. سواد، حقیقت را به شما نشان نمی‌دهد. یک سری احتمالات را همین‌جوری شما در ذهنت می‌سازی و می‌بافی. زمانی به علم تبدیل می‌شود که حقیقت علم باشد. وقتی از احتمال و ظن و گمان خارج می‌شود که فهم پشت آن باشد. اما این کدام فهم است؟ همان فهمی که داری. به دست آوردنی نیست؛ داشتنی است. ناگهان می‌بینی بیدار و روشن شدی. نیوتن زیر درخت سیب نشسته بود. علی‌القاعده داشت مثلاً برای خودش آواز می‌خواند. یک وقت سیبی روی سرش افتاد. آیا قانون جاذبه زمین را اختراع کرد؟ نه! کشف کرد. از خودش چیزی در نیامد؛ فهمید؛ یافت و پیدا کرد. نساخت؛ نبافت. یک مرتبه گفت: «چرا این سیب پایین آمد؟ چرا بالا نرفت؟» یک لحظه است. دریچه فهم یک مرتبه باز می‌شود. ما باید مسیری را طی کنیم که این فهم ما همه جا همین‌گونه باز شود و واقعیت را ببینیم و درک کنیم.

چیزهایی که اسم آنرا علوم تجربی و مادی می‌گذاریم، قسمتی از آن که به واقعیت رسیده محصول کار علمی نبوده است بلکه به خاطر وجود عقل، فهم و شعور در انسان بوده است. چون خدا به انسان عقل داده و با عقل متولد شده است. این عقل خاموش است باید بیدار شود. احتیاج به بستر مناسبی دارد تا این فهم بالا بیاید. قسمت‌هایی هم که فهم و عقل در کار نبوده است فقط تحقیقات، بررسی، آمار و تجربه بوده است بدون آن‌که فهمی در کار باشد؛ همه‌ی آن علوم، ظن، شک و احتمال بوده است. ما چقدر در این علوم ظن، احتمال و شک داریم؟ آیا همه‌ی علم پزشکی که ما داریم یقینی و قطعی است؟ این علم دائم در حال تغییر و تحول است. علمی که در حال تغییر و تحول باشد، آیا اسم آن یقین، علم و حقیقت است؟ حقیقت، ثابت است. ثابت که تغییر نمی‌کند. دو دوتا که عوض نمی‌شود. این‌گونه نیست که قبلاً دو دو تا یکی بوده است، بعداً دو دو تا سه تا شده و بعداً دو دوتا چهارتا شده باشد و بعد پنج‌تا می‌شود. عوض نمی‌شود.

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»

حق یعنی ثابت. هر چقدر از این علوم مادی و طبیعی و دنیایی ثابت و حق است؛ محصول عقل فهم و شعور است. هر اندازه از این علوم که احتمال و ظن است محصول فکر، ذهن و فعالیت‌های ذهنی می‌باشد. فکر با عقل فرق می‌کند. محصول تحقیقات، تجربه و آمار است. بعد از مدتی هم می‌گویند: «نه؛ اشتباه بود». داروهایی که می‌گفتیم برای فلان بیماری بخورید دیگر نخورید؛ همه را جمع کردیم. ممنوع است. «آقا ما می‌خواهیم. شما چه کار داری که ضرر دارد». می‌گویند: «نه! اصلاً جمع کردیم. هیچ‌کس حق ندارد بخورد». تا حالا می‌گفتید واجب است بخورید حالا می‌گویید ممنوع است؟!

## رشد عقل و فهم در آخرالزمان

وقتی امام زمان علیه الصلوة و السلام تشریف بیاورند عقل مردم بسیار رشد می‌کند. حضرت این کاره است. تمام انبیاء و اولیاء خدا این کاره بودند. منتهی شرایط مساعد نبود اما در آخرالزمان شرایط مساعد می‌شود. انسان‌ها به مرحله‌ای از بلوغ فهم، عقل و شعور می‌رسند که حضرت می‌تواند عقل آن‌ها را رشد بدهد و به درجه‌ای از رشد عقل، فهم و شعور می‌رسند که دیگر سنگ را در چاه نمی‌اندازد که هزار نفر عاقل هم نتوانند آن را در بیاورند. این همه علم لازم داشته باشد؟ چقدر شما باید درس بخوانید و اطلاعات به‌دست بیاورید! چقدر باید مطالعه و تحقیقات کنید! همه‌ی این کارها برای چیست؟ خوب که دقت می‌کنی برای حل مشکلات است. مشکلات از کجا آمده است که حالا باید این همه درس بخوانیم

که این مشکلات را حل و رفع کنیم؟ چه کسی این مشکلات را ایجاد کرده است؟ خوب که دقت می‌کنی می‌بینی همینی است که قرآن می‌فرماید:

«ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت أیدی الناس»

فساد در زمین و دریا به واسطه خود این مردم ظهور پیدا کرد. با دست خودمان ایجاد کردیم بعد حالا می‌گوییم: «باید درس بخوانیم. خیلی عقب هستیم». درس هم می‌خوانی مگر یک درس و دو درس است؟ مشکلاتی که درست کردیم یکی دوتا نیست. یک جنبه و دو جنبه ندارد. بی‌نهایت جنبه دارد. سر بر می‌گردانی باید دکتر بروی. بابا تازه دکتر گوش و حلق و بینی رفتیم. نه! حالا باید دکتر چشم بروی. از بس به این موبایل نگاه می‌کنی آن هم در تاریکی چون همه خوابند و شما نمی‌توانی چراغ روشن کنی. می‌گوید: «صبح بیدار شده سخته چشمی کرده است». همه نوع سخته داریم. چشمش دیگر درست نمی‌بیند. تازه از دکتر چشم آمده، می‌گوید: باید دکتر گوارش بروی. همه‌ی رشته‌ها هم تخصص و فوق تخصص دارد. هنوز از آن‌جا نیامده می‌گوید باید بروی ارتوپد، دکتر مغز و اعصاب. دیسک کمرم بیرون زده؛ زانویم هم درد می‌کند.

اگر شما علمی که برای حل و رفع مشکلات است همه را کنار بگذاری. فرض کنید جامعه‌ای پیدا کنیم که انسان‌ها در آن آدم باشند و روی حساب زندگی کنند و درست عمل کنند. حالا مثال مادی می‌زنیم باقی قسمت‌ها را خودت حساب کن. اگر درست بخورم؛ درست زندگی کنم؛ درست بنشینم؛ درست ورزش کنم؛ درست بلند شوم؛ درست بنوشم؛ هوای سالم داشته باشم. شما ببینید از این علوم جدید چقدر می‌ماند.

**آیا ما اصلاً این قدر احتیاج به درس خواندن داریم؟** اگر احتیاج به این نداشتیم که بجنگیم، احتیاجی به خیلی از این علوم نبود. می‌دانی چقدر از علوم به خاطر همین جنگ‌ها است. خدا می‌داند چقدر شغل‌ها در دنیا به خاطر همین جنگ‌ها به وجود آمده است مثل کارخانه‌های اسلحه سازی.

**اگر امام زمان (ع) تشریف بیاورند کاری می‌کنند که مشکلات دفع شوند نه رفع؛** از ریشه مشکل را کنده و اصلاً اجازه نمی‌دهد مشکلی به وجود بیاید. وقتی دندان شما خراب می‌شود می‌روی دکتر دندان پزشکی که مشکل را حل کند. دندان پوسیده شده و درد گرفته است. اما وقتی سالم باشد آیا باز هم دکتر می‌روی؟ می‌گویی: «نه! دکتر بروم چه بگویم؟!» دکتر بی‌کار می‌شود. پیشرفت‌های علم پزشکی در دندان پزشکی محصول مشکلات دندان من و شماست. اگر ما مشکلاتی نداشتیم و می‌فهمیدیم چه بخوریم سالم می‌مانیم؛ می‌دانستیم چگونه زندگی کنیم که این دندان احتیاج به دندان پزشکی نداشته باشد. از اول به ما گفتند: «مسواک بزن!» ما هم آن قدر مسواک زدیم که همه

دندان‌های ما پوسید بعد گفتند: «نه! این برای این است که زیاد مسواک زدیم. خود مسواک باعث پوسیدگی می‌شود. مینای دندان را از بین می‌برد». علم این است. خودم را دارم مثال می‌زنم. گفتند: «مسواک بزنی» ما هم مرتب مسواک زدیم الان دیگر راحت شدم. البته مسواک می‌زنم منتهی دیگر خمیر دندان نمی‌زنم. مایع دستشویی به مسواک می‌زنم. مسواک را در دهان هم نمی‌کنم؛ کف دستم می‌گیرم و تمیزش می‌کنم چون گفتند: نباید به آن خمیردندان بزنی خراب می‌شود. باید مایع دستشویی بزنی. از بس مسواک زد دندان‌هایم پوسید. بعد گفتند: «جنس دندان‌های شما آهکی است». من که در طول عمرم آهک نخوردم که بگویند: «دندان‌هایت آهکی شده است». خب چه شد که دندان‌های من آهکی شد اما دندان شما آهکی نیست؟

**ما علمی می‌خواهیم که مشکلات را دفع کند.** اگر علمی نداشته باشیم که بتوانیم مشکلات را دفع کنیم خدا می‌داند چقدر باید درس بخوانیم. چقدر نیاز به علم داریم که مشکلات را رفع کنیم در نهایت هم درست نمی‌شود. مگر الان درست شده است؟ مگر مشکلات تمام شده است؟ آیا همه‌ی مشکلات حل شد؟ همه را رفع کردی؟ هر مشکلی را رفع کنی چند مشکل دیگر در کنار آن به وجود می‌آوری. هوا، زمین و آب‌ها را آلوده می‌کنی. چه چیزی مانده است که ما آلوده نکرده‌ایم. فضای ذهن‌ها را آلوده می‌کنی. یک آلودگی و دو آلودگی هم نیست.

آلودگی تنفسی، صوتی حتی آلودگی نوری هم داریم. چرا شب‌ها ستاره‌ها پیدا نیست؟ آیا فقط به خاطر آلودگی هواست؟ به خاطر زیادی نور است. از بس آلودگی نوری داریم. چرا این مسائل به وجود آمده است؟ آیا عده‌ای بنا بر این داشتند که آلودگی ایجاد کنند؟ نه! همه می‌خواستند آلودگی‌ها را برطرف کنند. آمدند این مشکل را حل کنند اما ده مشکل دیگر در کنار آن درست کرده‌اند. یک قرص به شما می‌دهد تا مشکل شما را حل کند اما خود این قرص عوارض دارد. چند مشکل دیگر برای تو درست می‌کند. برای مشکلاتی که درست می‌کند دارو می‌دهند که آن مشکل را حل کند. باز خود آن دارو عوارض دارد. در بروشور داروها بخوانید که درباره عوارض داروها چه نوشته است.

تعریف ما از دانشمند چیست؟ کسی که در صدد حل مشکلات برآمده و در حال ایجاد مشکلات متعدد جدید است. یک سری از مشکلات الان معلوم می‌شود و همین حالا می‌فهمیم. یک سری را هم بعداً می‌فهمیم. این مدل زندگی که گفتند خیلی خوب است و دیگر حرف ندارد. بعداً معلوم می‌شود که عواقب، عوارض، آثار مخرب و مضراتی داشته است. کما این‌که الان فهمیدند خیلی از کارهایی که قبلاً می‌کردند غلط بوده است. اسم این علم شد و به این آقایان هم عالم و دانشمند می‌گویند. **خداوند متعال در قرآن از این حرف‌ها نمی‌زند؛ به چگونه اتفاق افتادن‌ها کاری ندارد.** تمام سخن را می‌برد

آنجایی که چرا اتفاق افتاد؟ مرحله‌ی دفع مشکلات را بیان می‌کند نه رفع مشکلات را. چرا بلا نازل می‌شود؟ مرتب خدا می‌فرماید: «ما چنین کردیم».

«فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا»

ما این شهر را زیر و رو کردیم. خداوند صحبتی از زلزله و گسل نمی‌کند. آیا خدا بلد نیست یا نمی‌داند؟ یا این مطالبی که فلان دانشمند می‌گوید دروغ است؟ نه! مطالب راست است. آن دانشمند هم درست می‌گوید که گسل وجود دارد و به همین دلیل زلزله آمده است. علوم طبیعی هم درست است. منکر نیستیم. اما با آن کاری نداریم. شما اگر مشکل را دفع کردی دیگر نیازی به رفع پیدا نمی‌کنی. احتیاج نداری آن‌ها را بدانی.

## تفاوت عاقل با عالم؛ کدام را لازم داریم؟

انیمیشنی را درست کرده بودن با این مضمون که عده‌ای دور یک دیگ بزرگ نشسته بودند. مثلاً دیگ‌های سمنو را دیده‌اید که چقدر بزرگ است؟! دور تا دور پاتیل بزرگ سمنو که گرد است نشسته بودند. در این دیگ هم آتش، سمنو یا نوعی غذا بود. دست همه‌ی این افراد که دور این دیگ نشسته بودند یک قاشق بلند بود. از این طرف دیگ تا آن طرف دیگ قاشق به دهان آن روبرویی می‌رسید. این افراد مرتب قاشق را در این آتش یا سمنو می‌زدند و می‌آوردند که در دهان خودشان بگذارند اما چون قاشق بلند بود نمی‌شد. همه‌ی آن‌ها لاغر مانده بودند. همه‌ی آن‌ها داشتند از گرسنگی می‌مردند. یکی از این‌ها به عقلش رسید یعنی گذشت کرد. به جای این‌که غذا را با قاشق بردارد تا به دهان خودش که نمی‌رسید برساند و خودش بخورد؛ تصمیم گرفت غذا را در دهان آن‌که که رو به روی او نشسته بود بگذارد چون قاشق بلند بود و به شخص روبه رو می‌رسید. گفت: «من دارم می‌میرم لاف‌ل بگذار این زنده بماند». شخص رو به رو خورد و جان گرفت و چاق شد و زنده ماند او هم دید حُب این به او محبت کرد. ببینید با یک نفر شروع شد! نگو: «گر یک وقت عقلت برسد، خب بقیه چه می‌شوند؟!» او هم گفت: «خب این به من غذا داد، من هم که قاشق دستم است به جای این‌که این قاشق غذا را بردارم بگذارم در دهان خودم؛ در دهان او می‌گذارم». افراد دیگر نگاه کردند دیدند این دو تا خوردند و چاق و چله شدند و سالم ماندند؛ همه همین کار را کردند.

اگر امام زمان علیه الصلاة والسلام تشریف بیاورد و این‌گونه جامعه را اداره کنند؛ عقل مردم را به قدری رشد بدهند که مردم بفهمند اگر خیر باشند، دست بده داشته باشند، اهل گذشت و فداکاری

باشند؛ همه بهره‌مند می‌شوند. مشکل به وجود نمی‌آید تا بخواهد حل شود و ما نیاز نیست به این همه علوم احتیاج داشته باشیم. عقل که بیاید هرچیزی را در جای خودش قرار می‌دهد. از علم هم به جا و به موقع و به اندازه استفاده می‌کند. اگر عقل باشد علم به دنبال آن می‌آید. اما اگر علم باشد عقل به دنبال آن نمی‌آید. ربطی ندارد. انسان عاقل به جا و به موقع سراغ علم هم می‌رود و آن علم را هم بدست می‌آورد و تحصیل می‌کند و به مقداری که لازم است از آن استفاده می‌کند. اما انسان عالم در یک رشته دانشمند است؛ به درد هیچ چیز دیگری هم نمی‌خورد. فرق عاقل و عالم در این است. فرق علم با عقل در این است.

عقل همه چیز را، از جمله علم را در هر رشته‌ای سر جای خود قبول می‌کند و از آن استفاده کرده و به کار می‌گیرد اما علم در یک رشته، ربطی به یک رشته دیگر ندارد. حالا حاکم جهان باید انسانی عاقل یا انسانی عالم و دانشمند باشد؟ شما قضاوت کنید. قبل از این که ما این مقدمات را بگوییم شما از هر کس این سؤال را می‌پرسیدی می‌گفت: «باید دانشمند، فوق تخصص، دکترا، پروفیسور، ملاً، باسواد و خیلی عالم و دانشمند باشد». در یک رشته، دو رشته، سه رشته،... می‌تواند دانشمند باشد اما بقیه‌ی علوم چه می‌شود؟ رئیس جمهور باید عاقل یا عالم باشد؟ هم عاقل و هم عالم باشد. عالم را که همه دارند می‌گویند. شما آن چه را که نمی‌گویند بگو. برای چه عالم باشد؟

مثلاً فرض کنید فوق تخصص کولون و رکتوم یا هر چیز دیگری باشد؛ چه ربطی به رئیس جمهوری و رهبری جامعه دارد؟ چه ربطی به اداره جهان دارد؟ باید دور از هوای نفس باشد تا عقلش رو بیاید. چرا می‌گوییم: «باید دور از هوای نفس باشد؟» آیا دور از هوای نفس بودن به این معناست که شخص برود یک گوشه در بیغوله و غاری مشغول عبادت شود؟ نه! یعنی فهم و شعور پیدا کند. عقلش رو بیاید و بفهمد که جای واقعی هر چیزی در کجاست و از علما، دانشمندان و کارشناسان چگونه باید استفاده کرد. کجا باید به کار گرفت؟! چقدر باید استفاده کرد؟! هر چیزی را سر جای خود قرار بدهد. حتی اگر در هیچ رشته‌ای هم تخصص نداشته باشد.

مثلاً هنرپیشه است و در این رشته تخصص دارد؛ چقدر تخصص‌های مختلف داریم! اما با آن تخصص حالا رئیس جمهور شده است اما چه ربطی به اداره‌ی جامعه دارد؟ همه تلاش ما باید این باشد. کاری که خدا و اولیاء خدا می‌خواستند به انجام برسانند و محقق کنند بالا بردن عقل‌های مردم بوده است.

«سیروا به دفائن العقول»

چون انسان خلق شدیم خداوند متعال قرآن را نازل فرموده است تا عقلی را که خدا به ما داده و زیر خروارها حجاب دفن شده است بالا بیاورند. اگر بخواهند این دَفینه را بیرون بیاورند باید چه کار کنند؟ حفاری می‌کنند تا به آن برسند؟ چه کار کنیم؟ باید صداقت و طهارت داشته باشیم.

«لا یمسه إلا المطهرون»

متاسفانه همه‌ی معارف دینی ما علمی شده است و از عقل خبری نیست. تفسیر قرآن می‌نویسند که همه‌ی آن اطلاعات و علم است. از بالا بردن عقل و راهکار برای زیاد شدن عقل خبری نیست. قرآنی که نازل شده است برای این‌که عقل مردم را رشد بدهد تبدیل به کتابی شده است که علوم و اطلاعات ذهنی مردم را زیاد کند. آیا ما باید قرآن را حفظ کنیم یا قرآن باید ما را حفظ کند؟ اگر حفظ قرآن مقدمه برای این نباشد که قرآن ما را حفظ کند جز این‌که بار ذهن ما را سنگین کرده و از یاد خدا غافل کند، هیچ چیز دیگری ندارد.